


An Institutional Approach to the Inefficiency in Economic Performance

Ali Sarzaiem *  Assistant Professor, Department of Insurance Economy,
Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Abstract

Iran's economy has not experienced high growth rate during past decades despite huge revenue from oil export. This shows ineffectiveness of resource allocation in Iran economy. The cause of such a resource mis-allocation has been disputed by different theories. In this paper, a political economy approach is used to explain such an inefficiency and it will be shown that it provides a better and more comprehensive approach in compare to the rival explanations. The core idea of the paper is that institutional arrangement in the political system evolved after Iran revolution from one hand and the quality of institutions on the other hand leads to high social discount rate which dominates short-termism to long-termism. From institutional point of view, high quality institution helps to relax some political economy constraints and provide incentives for economic agents to follow long-term benefits rather than short term one. In the absence of high-quality institutions, supporters of the status-quo allocation prevail the forces who support reallocation to achieve optimal allocation. As a result, transition from current negative equilibrium to superior one is blocked. In another word, economic reform requires high-quality institutions which support reallocation of available resources. Otherwise, different political economy constraints prevent to prioritize superior allocation to inferior one.


Keywords: Ineffectiveness, Political Economy, Institutionalism

* (Asz9025@gmail.com)

How to Cite: Sarzaiem, A. (2022). An Institutional Approach to the Inefficiency in Economic Performance. *State Studies*, 8(31), -. doi: 10.22054/tssq.2022.70365.1338



رویکرد نهادی به تحلیل ناکارایی در عملکرد اقتصاد ایران

علی سرزعی *  استادیار اقتصاد بیمه دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

اقتصاد ایران در چند دهه گذشته به رغم برخورداری از درآمد انبوه نفت نتوانسته رشد قابل قبولی را تجربه کند. این معنا مؤید ناکارایی در تخصیص منابع در اقتصاد ایران است. چرایی تخصیص غیر بهینه منابع، موضوع نظریه پردازی‌های مختلفی است؛ اما در این مقاله رویکرد اقتصاد سیاسی برای تحلیل این ناکارایی به کار رفته و نشان می‌دهد که رویکرد جامع‌تری نسبت به نظریه‌های رقیب دارد. ایده کانونی مقاله آن است که ترتیبات نهادی در نظام سیاسی برآمده از انقلاب و کیفیت آن‌ها به شکلی است که نرخ تنزیل اجتماعی را به شدت بالا برده و ترجیح منافع کوتاه‌مدت به منافع بلندمدت را توجیه می‌کند. از منظر نهادی، نهادهای باکیفیت کمک می‌کنند تا برخی قیده‌های اقتصاد سیاسی حذف شوند و انگیزه‌ای در عاملان اقتصادی به وجود آید تا منافع بلندمدت را نسبت به منافع کوتاه‌مدت ترجیح دهند. در غیاب نهادهای باکیفیت، نیروهای حامی تداوم تخصیص بد منابع بر نیروهای حامی باز تخصیص منابع برای تخصیص بهینه غلبه یافته و گذار از سیاست‌های عامل و تداوم بخش وضعیت نامطلوب به سیاست‌های عامل وضع مطلوب مسدود می‌شود. به عبارت دیگر، گذار اصلاحات اقتصادی نیازمند نهادهای باکیفیتی است که از باز تخصیص منابع موجود پشتیبانی کنند. در غیر این صورت، قیده‌های اقتصاد سیاسی مانع از آن می‌شوند که تخصیص منابع بهتر انتخاب شود.

واژگان کلیدی: ناکارآمدی، اقتصاد سیاسی، نهادگرایی، رشد اقتصادی

مقدمه

اقتصاد ایران از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۹۵ نزدیک به ۱۲۶۵ میلیارد دلار از محل صادرات نفت درآمد داشته است. میانگین رشد اقتصادی ایران در فاصله سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۸ نزدیک به سه درصد بوده است. در فاصله سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۹ که سال‌های طلایی اقتصاد ایران به لحاظ درآمد نفتی بوده است، میانگین رشد اقتصادی ایران ۵/۲ درصد بوده است در حالی که متوسط رشد کشورهای در حال توسعه ۶/۱ درصد و میانگین رشد اقتصادی کشور لبنان ۵/۹ درصد، اردن ۶/۳ درصد و مصر ۴/۸ درصد بوده است (بانک جهانی، ۲۰۱۵).

وجود این رشد پایین نشانگر آن است که تخصیص منابع در اقتصاد بهینه^۱ نبوده و منابع به شکلی در بخش‌های مختلف اقتصاد ایران تخصیص یافته است که بازدهی پایینی^۲ به دنبال داشته است. ترجیح پروژه‌های با بازدهی کم بر پروژه‌های با بازدهی بالا و یا کم بازده شدن پروژه‌هایی که در ابتدا پر بازده بوده‌اند، معلول سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد است. بالطبع گره‌گشایی از موضوع ناکارآمدی و گذار به سمت کارایی عملکردی نیازمند اصلاح سیاست‌های اقتصادی حاکم بر اقتصاد است. سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد موجب اختلال^۳ در نظام انگیزشی^۴ شده و چون عملکرد عوامل اقتصادی متناسب با نظام انگیزشی صورت می‌گیرد، تخصیص منابع در سطح خرد غیر بهینه می‌شود. تجمع رفتار غیر بهینه در سطح خرد به شکل رشد پایین در سطح کلان خود را ظاهر می‌کند. در واقع آنچه شهروندان در زندگی روزمره مشاهده می‌کنند، ایجاد نشدن شغل به اندازه کافی، پایین ماندن سطح دستمزدها، بهبود نیافتن سطح رفاه خانوارهای ایرانی متناسب با کشورهای دیگر است؛ اما ریشه این مشکلات در رشد پایین در سطح کلان اقتصاد است و رشد اقتصادی پایین به دلیل فراگیرشان تخصیص بد منابع در سطح خرد رخ می‌دهد.

1. Sub-optimal resource allocation
 2. Low rate of return
 3. distortion
 4. Incentive system

پیشینه پژوهش

در حال حاضر طیف وسیعی از دیدگاه‌های رقیب برای تبیین ناکارآمدی مطرح است. در یک سو دیدگاه کسانی قرار دارد که ساختار سیاسی «پاترمونیال» را ریشه ناکارآمدی می‌داند و طبیعتاً توسعه سیاسی و دموکراسی شدن را راه‌حل اصلی تلقی می‌کند (حجاریان، ۱۳۷۴). بر اساس این روایت، نظام‌های سلطانی دارای چند ویژگی هستند: (۱) شخصی بودن امر سیاست: در این جوامع شبکه روابط غیررسمی فعال است و حتی برنهادها و مؤسسات رسمی نیز غلبه دارد. (۲) تقرب: نزدیکی به کانون قدرت تعیین‌کننده اصلی در کسب مواهب است. تصمیم‌گیری در این نظام‌ها به شدت متمرکز است و برای مشارکت در تصمیم‌گیری باید به شخص حاکم نزدیک شد. به همین دلیل وصلت‌های درون حاکمیتی اهمیت استراتژیک می‌یابد؛ زیرا به فرد این امتیاز را می‌دهد تا جزو اندرونی‌ها قلمداد شود. (۳) غیررسمی بودن سیاست: ساخت قدرت از نهادینگی گریزان می‌شود و تصمیم‌گیری‌ها غیر شفاف و از نوع پشت پرده است. (۴) ستیز متوازن: شیوه اصلی استمرار قدرت تکنیک «تفرقه بینداز و حکومت کن» است چراکه رقابت ناسالم و غیررسمی در همه سطوح در جریان است و شخص حاکم به عنوان داور نهایی مشاجرات ظاهر می‌گردد. توزیع و باز توزیع مجدد قدرت موجب می‌شود تا رقیب جدی مجال رشد نیابد و پیوسته تلاش می‌شود تا اهرم‌ها طوری به کار گرفته شوند که تعادل قوا بین گروه‌های مختلف برقرار شود و کسی نتواند پیروز عرصه قدرت شود. (۵) لیاقت نظامی‌گری: از آنجا که هر آن احتمال می‌رود یک ائتلاف از رقبای ایجاد شود، حاکم تلاش می‌کند ارتش خصوصی خود را داشته باشد و این ارتش را با استفاده از افسران کاملاً مطمئن و محارم نظامی اداره می‌کند. (۶) توجیه دینی: معمولاً مشروعیت سیاسی با عقاید مذهبی توجیه می‌شود و «چون و چرا در قبال قدرت حاکم چالش با حکم خداست. به همین دلیل شورش‌های سیاسی ناگزیر شکل شقاق مذهبی به خود می‌گیرد» (حجاریان، ۱۳۷۴).

بر اساس این دیدگاه در کشور، مدیران خوب و توانمند وجود دارد ولی با این حال مدیران ضعیف به مسئولیت گمارده می‌شوند؛ زیرا سفلگان در عرصه سیاست، مطیع هستند و تهدیدی برای مافوق ایجاد نمی‌کنند (اگروف و سونین، ۲۰۱۱). این اطاعت امکان رشد و ارتقای بیشتری برای افراد ضعیف ایجاد می‌کند و آن‌ها راحت‌تر به سطوح

تصمیم‌گیری می‌رسند. این تحلیل ریشه مشکل را در سفته‌پروری می‌داند و سفته‌پروری را ناشی از ملاحظات سیاسی قدرت‌های حاکم قلمداد می‌کند. با فرض اینکه در دموکراسی کامل بهترین‌ها اما در غیر دموکراسی‌ها یا شبه دموکراسی سفلگان رشد می‌کنند؛ این تحلیل نبود دموکراسی کامل را علت توسعه‌نیافتگی کشور می‌داند. بخشی از توده مردم، حکومت را متهم می‌کنند که حاکمان نمی‌خواهند وضع مردم بهتر شود و یا می‌خواهند وضع مردم بهتر شود ولی چون این قضیه در عرصه سیاست پیامدهایی دارد که از آن‌ها گریزان‌اند، ترجیح می‌دهند وضع مردم بهتر نشود. به همین دلیل سیاستمداران ترجیح می‌دهند سیاست‌های بهتر اتخاذ نشود و کماکان سیاست‌های بد اجرا شود (رابینسون و عجم اوغلو، ۲۰۱۲).

در سمت دیگر کسانی قرار دارند که حاکمیت تفکر اقتصاد بازار در سال‌های پس از جنگ را ریشه این ناکارآمدی می‌شمارند چراکه از دید آن‌ها این تفکر سازگاری با شرایط ایران را ندارد (ابادری، ۱۴۰۰). این دیدگاه معتقد است نظام بازار متکی به مفروضاتی است که یا این مفروضات از اساس غیرواقع‌بینانه هستند و یا دستکم این مفروضات در ایران برقرار نیست. تأکید آن‌ها بر نبود رقابت کامل، اطلاعات متقارن، یکسان بودن فناوری‌های بنگاه‌ها و... برای این عنوان می‌شود تا غیرکاربردی بودن الگوهای اقتصادی را مورد تأکید قرار دهند. بخشی از نهادگرایان معتقدند که تمرکز علم اقتصاد بر رفتارهای اقتصادی و غفلت از ملاحظات اجتماعی، سیاسی و تاریخی که خود را در چارچوب‌های نهادی نشان می‌دهد موجب شده تا علم اقتصاد به روایت جریان اصلی به تجویزهای نادرستی دست بزند.

البته کسانی نیز هستند که رسوخ فساد را عامل اصلی ناکارآمدی تلقی می‌کنند. از دید آن‌ها اگر فساد مسئولان وجود نداشته باشد ایران به سرعت پیشرفت خواهد کرد (راغفر، ۱۳۸۱)؛ ولی در نقد آن دستکم می‌توان این پرسش را مطرح کرد که آیا رسوخ فساد معلول ناکارآمدی است یا علت ناکارآمدی. علاوه بر این ساده‌اندیشی است اگر گمان کنیم که مسئله فساد را می‌توان به مسئله شخص یا اشخاص مفسد تقلیل داد و از سازوکارهای فسادزا غافل ماند.

فرضیه دیگری که توسط برخی نخبگان ایرانی مطرح می‌شود این است که علت توسعه‌نیافتگی ایران فاصله گرفتن کشور از جهان خارج است. بی‌اطلاعی از پیشرفت‌های

فناورانه و غیر فناورانه موجب شده تا کشور ما از دستاوردهای جهانی محروم بماند و همین امر نیز موجب شده تا ما ایرانیان نتوانیم از امکاناتی که در اختیار داشتیم به شکل مناسب استفاده کنیم. به تعبیر سریع القلم (۱۳۹۳) «علت العلل ناکارآمدی در ایران، فقدان ارتباطات بین‌المللی است. اگر ما در حد ترکیه با جهان ارتباط داشتیم، تخصص را گرامی می‌داشتیم و به یک نفر، بیش از ده حکم اجرایی نمی‌دادیم. اگر ارتباطات جدی بین‌المللی داشتیم، سریع آلودگی هوای تهران، ایمنی جاده‌ها، ترافیک شهری، نظام اداری و ده‌ها مورد را مجبور می‌شدیم حل و فصل کنیم. اگر ارتباطات وسیع بین‌المللی داشتیم، نمی‌توانستیم نرخ دورقمی تورم را برای دهه‌ها حفظ کنیم. اگر بین‌المللی بودیم، در دانشگاه‌های ما، از اساتید کره‌ای و ژاپنی گرفته تا محققان مصری و برزیلی حضور پیدا می‌کردند، تدریس می‌کردند، آموزش می‌دادند و می‌آموختند و افراد دانشگاهی در داخل کشور، خود را محک می‌زدند. اگر بین‌المللی بودیم، قبول نمی‌کردیم درصد قابل توجهی از مردم ایران از اتومبیل پرآید استفاده کنند. اگر بین‌المللی عمل می‌کردیم، روبروی شاخص ارزی ایران در صرافی‌های خارجی، معادل‌های بسیار ضعیف را نمی‌دیدیم».

فرضیه دیگری که در ایران بسیار رواج دارد و توسط برخی روشنفکران و دانشگاهیان عنوان می‌شود این است که فرهنگ رایج در کشور توسعه ستیز است یا حداقل مستعد توسعه نیست. این دیدگاه بر اشکالات موجود در فرهنگ ایرانی انگشت تأکید گذاشته و با تعبیری چون «جامعه‌شناسی خودمانی» تلاش دارد نشان دهد به‌رغم فرازوفرودهای شدید عرصه سیاست، ریشه توسعه‌نیافتگی در عنصر نسبتاً پابرجای فرهنگ است. این دیدگاه در نوشته‌های برخی روشنفکران معاصر بسیار به چشم می‌خورد. کتاب‌هایی نظیر «خلفیات ما ایرانیان» نوشته جمال‌زاده (۱۳۷۱)، «جامعه‌شناسی خودمانی» نوشته نراقی (۱۳۸۰)، «خودمداری ایرانیان» نوشته قاضی مرادی (۱۳۷۸) و فرهنگ سیاسی ایران نوشته سریع القلم (۱۳۸۶) نمونه‌های معروفی از این نمونه هستند. در نمونه متأخر، محسن رنانی می‌نویسد: «حاکمان ما از میان مردم ایران برآمده‌اند و توانایی‌های آنان نیز فراتر از توانایی جامعه‌ای که از آن برآمده‌اند نیست... چون ما درباره بیش از هشتاد درصد از ظرفیت کودکانمان (که از تولد تا ۷ سالگی شکل می‌گیرد) رسماً هیچ برنامه‌ای نداریم» (برگرفته از لشکر بلوکی، ۱۴۰۱).

فرضیه دیگری که به دیدگاه این مقاله نزدیک است دیدگاه مرحوم دکتر عظیمی است. وی معتقد است «اگر قرار است توسعه اتفاق بیفتد باید نهادهای حکمرانی کشور بهبود پیدا کند... اگر این نهادها خوب کار نکنند، کاری که باید در ده دقیقه انجام شود، در بیست روز انجام می‌شود و این بیست روز خودش را در تولید ملی نشان می‌دهد. علت این که فقط ۱۵۰۰ دلار تولید می‌کنیم این است که به اتلاف وقت و زمان مشغولیم» (لشکر بلوکی، ۱۴۰۱).

شایان ذکر است که تبیین‌های گفته‌شده در مورد چرایی ناکارایی و ناکارآمدی در ایران منحصر به دیدگاه‌های فوق نیست و قرار نیست در این نوشته شرح جامعی از دیدگاه‌های موجود در این زمینه ارائه شود زیرا خود مجال مستقلی را طلب می‌کند.

رویکرد اقتصاد سیاسی جدید^۱

تعبیر اقتصاد سیاسی دارای پیشینه است. در ابتدا به جای استفاده از تعبیر «دانش اقتصاد» از تعبیر «اقتصاد سیاسی» استفاده می‌شد؛ اما به تدریج تعبیر اقتصاد سیاسی به برداشت‌های مارکسیستی اختصاص یافت که بر اساس آن‌ها تحولات اقتصادی زیربنای تغییرات سیاسی است. از اواخر قرن بیستم رویکرد دیگری در حوزه اقتصاد بانام «اقتصاد سیاسی» مطرح شد که برای جدا کردن خود از رویکرد مارکسیستی، عبارت جدید را در کنار عبارت «اقتصاد سیاسی» به کار می‌بردند (بزلی، ۲۰۰۷). در اقتصاد سیاسی جدید، روش کار این است که مدل‌های تحلیل اقتصادی برای تحلیل پدیده‌های سیاسی استفاده می‌شود. البته اندیشمندان دیگری نیز در حوزه علوم سیاسی و به‌ویژه روابط بین‌الملل در مجله «اقتصاد سیاسی جدید» تعبیر «اقتصاد سیاسی جدید» را برای بررسی موضوعات اقتصاد سیاسی قدیم یعنی اقتصاد سیاسی تطبیقی، اقتصاد سیاسی محیط‌زیست، اقتصاد سیاسی توسعه و اقتصاد سیاسی بین‌الملل به کار گرفتند. به تدریج اقتصاددانان از تعبیر «دانش اقتصاد سیاسی^۲» به جای اقتصاد سیاسی جدید استفاده کردند. در ادامه مقاله نیز برای جلوگیری از خط مفهومی، از همین تعبیر استفاده می‌شود.

رویکرد «دانش اقتصاد سیاسی» به دنبال پاسخ به این پرسش است که اگر یک سیاست

1. New political economy
2. Political Economics

اقتصادی نامطلوب است، چرا این سیاست‌های نامطلوب اصلاح نمی‌شوند؟ هر کس با خود می‌اندیشد که اگر مشخص شد شیوه‌ای نامطلوب است، طبیعتاً باید آن شیوه اصلاح شود. نکته جالب توجه آن است که بسیاری از سیاست‌های نامطلوب سال‌های سال و گاه چندین دهه تداوم پیدا می‌کنند کما اینکه بسیاری از سیاست‌های اقتصادی نامطلوب در ایران چندین دهه ادامه پیدا کرده است. پاسخ این سؤال ملاحظات اقتصاد سیاسی را به میان می‌آورد؛ زیرا اگر مسئله تنها اقتصادی و فنی بود کافی است با گرفتن بازخورد از تجربه شکست خورده سابق، آن را اصلاح کرد؛ اما در واقعیت اجتماعی پدیده وابستگی به مسیر وجود دارد، یعنی روندها دارای اینرسی هستند و وقتی اقتصاد در مسیری قرار گرفت میل به تداوم در آن مسیر پیدا می‌کند و اصلاح مسیر به سادگی ممکن نیست. تحلیل چرایی استمرار حرکت در مسیر نادرست و تداوم سیاست‌های اقتصادی نامطلوب، ابعاد اقتصاد سیاسی سیاست‌های اقتصادی را آشکار می‌کند.

در همین چارچوب «دانش اقتصاد سیاسی» به ارزیابی این موضوع می‌پردازد که وقتی دو سیاست اقتصادی مطلوب و سیاست اقتصاد نامطلوب به سیاستمدار عرضه می‌شوند، سیاستمدار با چه معیاری دست به انتخاب می‌زند. پاسخ «دانش اقتصاد سیاسی» آن است که چارچوب هزینه-فایده سیاسی^۱. یعنی سیاستمداران گزینه‌ای را ترجیح خواهند داد که در ارزیابی هزینه-فایده سیاسی نمره بالاتری کسب کند. حال اگر یک سیاست اقتصادی، پیامد اقتصادی نامطلوبی دارد، اما در چارچوب هزینه-فایده سیاسی نسبت به سیاست اقتصادی مطلوب، ارجحیت بیشتری برای سیاستمدار ایجاد می‌کند، طبیعی است که این گزینه نهایتاً انتخاب شود (رودریک، ۱۹۹۳). لذا نخستین پاسخ اقتصاد سیاسی، به چرایی وجود سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد و استمرار آن‌ها از منظر محاسبات تصمیم‌گیران سیاسی بود. شایان ذکر است که هزینه-فایده کردن در کانون تحلیل‌های اقتصادی برای تحلیل رفتارهای اقتصادی قرار داشته و دارد. در ابتدا «گری بکر» (۱۹۷۶) توانست این چارچوب را برای تحلیل رفتارهای غیراقتصادی و خصوصاً اجتماعی به کار گیرد. نوآوری «دانش اقتصاد سیاسی» کاربست آن در حوزه سیاست بود.

در پژوهش‌های بعدی، چارچوب تصمیم‌گیری سیاستمداران مورد واکاوی بیشتر قرار

گرفت. همان‌طور که در زندگی شخصی، همه افراد با محدودیت‌های متعددی روبرو هستند و ناگزیرند به‌جای بهینه‌سازی نامقید، بهینه‌سازی مقید^۱ انجام دهند^۲، سیاستمداران نیز با اقسام محدودیت‌ها مواجه‌اند و برای حفظ نظم سیاسی از یک‌سو و حفظ ائتلاف سیاسی از سوی دیگر، ناگزیرند قیدهای مختلفی را در تصمیم‌گیری در نظر بگیرند. باید توجه داشت که سیاست‌های اقتصادی موضوعاتی خنثی نظیر مناقشات مهندسی یا پزشکی نیستند؛ بلکه بر الگوی توزیع منافع در اقتصاد تأثیر مستقیم می‌گذارند و به همین دلیل هر سیاست اقتصادی برندگان یا منتفعان و بازندگان یا زیان‌دیدگانی ایجاد می‌کند (رولاند، ۲۰۰۰). منتفعان از سیاست اقتصادی موجود به نیروهای پشتیبان برای حفظ سیاست‌ها تبدیل‌شده و زیان‌دیدگان نیروهای حامی تغییر می‌شوند. روشن است که سیاست اقتصادی مطلوب منتفعان زیاد و زیان‌دیدگان کمی ایجاد می‌کند و بخش بزرگ‌تری از جامعه در زمره منتفعان قرار می‌گیرند.

به‌عبارت‌دیگر، تعادل نامطلوب در عرصه اقتصاد کلان منعکس‌کننده یک تعادل نامطلوب در سطح قدرت سیاسی است و تا وقتی تعادل سیاسی نامطلوب برهم نخورد، تعادل‌های نامطلوب اقتصادی نیز تغییر نخواهند کرد (عجم اوغلو^۳ و رایینسون^۴، ۲۰۱۳). در رویکرد اقتصاد سیاسی این باور وجود دارد که تحولات کلان برون‌زا مثل مخاطرات طبیعی، جنگ خارجی، شورش، خشک‌سالی و اموری از این قبیل، می‌تواند الگوی توزیع قدرت در جامعه را تغییر داده و روزه‌ای برای گذار از یک تعادل اقتصادی بد به یک تعادل اقتصادی مطلوب فراهم کند (اولسون، ۲۰۰۸). گاه پیامدهای یک سیاست اقتصادی غلط چنان وخیم است که پیامدهایش به‌سرعت توزیع قدرت را تغییر می‌دهد. به‌عنوان مثال، ایده‌های مائو برای اشتراکی کردن کشاورزی چنان قحطی و مرگ‌ومیر وسیع در چین به وجود آورد که مائو ناگزیر از تجدیدنظر در این سیاست شد و مخالفان این سیاست را دوباره بر سرکار برگرداند (کیان، ۱۹۹۹).

1. Constrained optimization

۲. مقصود از این تعبیر آنست که اگر در حالت عادی فرد هیچ محدودیتی نداشته باشد شاید گزینه الف را به عنوان بهترین گزینه انتخاب کند اما وقتی محدودیتها در نظر گرفته می‌شود شاید گزینه ج بهترین گزینه ممکن تلقی شود.

3. Acemoglu

4. Robinson

با این رویکرد می‌توان موضوع ناکارآمدی عملکرد اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران را تحلیل کرد. سیاست‌های اقتصادی ناکارآمدی که رشد پایینی را در پی دارند و منافی برای بخش کوچک‌تری از جامعه ایجاد می‌کند که قدرت حفظ و تداوم این سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد را دارند و بازندگان و زیان‌دیدگان از سیاست‌های اقتصادی موجود که بخش بزرگ‌تری هستند، فاقد قدرت لازم برای تغییر و اصلاح این سیاست‌ها هستند.

رویکرد نهادی

رویکرد اقتصاد سیاسی و رویکرد نهادگرا در ابتدا مستقل از هم شروع به فعالیت کردند و روش تحلیل خود را گسترش دادند اما به تدریج برخی پژوهشگران نامدار تحلیل‌های خود را بر تلفیق میان این دو رویکرد مبتنی کردند. به‌عنوان مثال، در ابتدا «داگلاس نورث» و همکارانش بر اساس تحلیل تاریخ اقتصادی، رویکرد نهادگرایی در تحلیل اقتصادی را توسعه دادند درحالی‌که «آلسینا»، «پرسون» و «تابلینی» تحلیل‌های اقتصاد سیاسی را جداگانه معرفی می‌کردند اما افرادی چون «دارون عجم اوغلو» هر دو رویکرد را در تحلیل‌های خود مورد استفاده قرار دادند.

نهادگرایی رویکردی است که تلاش می‌کند سطح تحلیل را یک مرحله عقب‌تر از تحلیل‌های اقتصاد سیاسی ببرد به این معنی که وقتی گفته می‌شود سیاست‌های غلط استمرار دارند می‌پرسد چرا چنین سیاست‌هایی استمرار می‌یابند و وقتی گفته می‌شود توزیع قدرت در جامعه متوازن نیست می‌پرسد چرا توزیع قدرت در جامعه متوازن نیست؟ پاسخ رویکرد نهادی این است که ترتیبات نهادی بر نحوه توزیع قدرت هم در سطح کلان و هم در سطح خرد تأثیر دارند. داگلاس نورث (۱۹۹۱) نهادها را همه ترتیبات رسمی و غیررسمی تعریف می‌کرد که می‌تواند نظام انگیزشی جامعه را شکل دهد. لذا در نگاه نهادگرایی توجه تنها بر نهادهای رسمی متمرکز نیست و نقش هنجارها و فرهنگ‌ها نیز برجسته می‌شود. قوانین و نهادهای رسمی هم مستقیماً بر نظام انگیزشی تأثیر می‌گذارند و هم محدودیت‌ها و قیدهایی بر دایره تصمیمات ممکن اعمال می‌کنند و در نتیجه بر تصمیم‌نهایی تأثیر دارند.

«مایکل کاستانهیرا»^۱ و «هادی صالحی اصفهانی» (۲۰۰۳) سه کارکرد مهم برای نهادهای برمی‌شمارند که عبارت است از: ایجاد تعهد^۲، ارائه نمایندگی^۳ و ایجاد هماهنگی^۴. مقصود از «نمایندگی» آن است که نهادهای خوب تضمین می‌کنند منافع همه بخش‌های جامعه در تصمیمات و سیاست‌ها لحاظ می‌شود؛ ولی نهادهای بد صرفاً منافع و ترجیحات بخشی از جامعه را نمایندگی می‌کند. در نهادهای خوب، کارکرد هماهنگی تضمین می‌کند که سیاست‌ها و عملکردهای متناقض شکل نگیرد و فعالیت‌ها همدیگر را خنثی نکنند و بتوان به یک تصمیم یا سیاست رسید اما وقتی کیفیت نهادها پایین است تصمیم‌گیری دشوار می‌شود و اجرای تصمیم دشوارتر. نهایتاً اینکه نهادهای خوب می‌توانند تداوم یک تصمیم یا سیاست را برای بلندمدت متعهد شوند و فعالان اقتصادی متناسب با این تعهد می‌توانند تصمیمات سرمایه‌گذاری خود را شکل دهند. وقتی کیفیت نهادی پایین است، نظام سیاسی نمی‌تواند تداوم یک سیاست یا تصمیم را برای میان‌مدت یا بلندمدت تضمین کند و پیوسته سیاست‌ها دستخوش تغییر می‌شود و بی‌ثباتی سیاسی و سیاستی مانعی برای تصمیمات سرمایه‌گذاری بلندمدت می‌شود.

«جرارد رولاند»^۵ (2016) نیز چند کارکرد مهم برای نهادها برمی‌شمارد که عبارت‌اند از: مسائل اطلاعاتی، مسئله تعهد، مسئله همکاری و نهایتاً مسئله هماهنگی. وی وجود «دون‌گزینی»^۶ و «کژ منشی»^۷ را دو نمونه از مسائل اطلاعاتی برمی‌شمارد که وجود نهادها برای فائق آمدن بر آنها لازم هستند. قراردادهای بلندمدت منوط به اجرای تعهدات بلندمدت است. وجود نهادهای باکیفیت که بتوانند قراردادها را الزامی کنند شرط لازم برای شکل‌گیری قراردادهای بلندمدت است و تصمیمات توسعه‌ای معمولاً نیازمند قراردادهای بلندمدت است. مسئله همکاری در بیشتر موضوعات مرتبط با منابع مشترک که در فضای عمومی مطرح می‌شود اهمیت دارد. فقدان نهادهای باکیفیت معمولاً به

1. Michel Castanheira
 2. commitment
 3. representation
 4. coordination
 5. Gerard Roland
 6. Adverse selection
 7. Moral hazard

تراژدی منابع مشترک^۱ منجر می‌شود. نهایتاً اینکه نهادهای خوب یک هماهنگی روی تعادل خوب و نهادهای بد یک هماهنگی روی تعادل بد ایجاد می‌کنند.

توضیح آنکه افراد در انجام وظایف روزمره خود با یک انتخاب روبرو هستند: (۱) انجام کار با کیفیت، (۲) انجام کار بدون کیفیت. معمولاً افراد تصمیم خود در مورد این انتخاب را به شیوه رفتار و انتخاب دیگران منوط می‌کنند. اگر دیگران به چراغ عابر پیاده توجه کنند آن‌ها نیز آن را رعایت می‌کنند و اگر دیگران آن را نادیده بگیرند معمولاً آن‌ها نیز آن را نادیده می‌گیرند. محدود افرادی هستند که انتخاب خود را فارغ از انتخاب دیگران انجام می‌دهند. حال می‌توان دو تعادل را در نظر گرفت: تعادل خوب یعنی وقتی اکثریت مردم انجام کار با کیفیت و وجدان کاری را انتخاب کنند و تعادل بد یعنی وقتی اکثریت مردم انجام کار بدون کیفیت و از زیر کار درست در رفتن را انتخاب کنند. نهادها تضمین می‌کنند تعادل خوب بر جامعه حاکم شود. البته عجم اوغلو و جکسون^۲ (۲۰۱۱) معتقدند کارکرد رهبران سیاسی علامت‌دهی برای هماهنگی روی تعادل خوب است. نهادگرایان معتقدند رهبران خوب و رفتار درست رهبران محصول ترتیبات نهادی درست است؛ اما نقش رهبران در بزنگاه‌های تاریخی را نمی‌توان انکار کرد. علامت‌های غلط از سوی رهبران سیاسی موجب می‌شود تا جامعه روی تعادل بد هماهنگ شود و کیفیت پایین نهادها نمی‌تواند رویه ارسال علامت‌های غلط را اصلاح کند.

رابینسون و عجم اوغلو (۲۰۱۲) در کتاب «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» روی ویژگی فراگیر بودن یا فراگیر نبودن^۳ ترتیبات نهادی تأکید کردند. آن‌ها در کتاب «راه باریک آزادی» نیز بر این تأکید کردند که ترتیبات نهادی اگر به شکلی باشد که دولت و جامعه در طول تاریخ هم‌زمان تقویت شوند، توسعه موزون شکل گرفته و زمینه بهروزی فراهم می‌شود (۲۰۱۹).

ترتیبات نهادی به شکل دیگری نیز بر کارآمدی تأثیر دارند و آن از خلال تأثیر بر قیدهای مختلفی است که انتخاب‌های سیاستمداران را محدود می‌کند؛ زیرا وقتی نظام سیاسی مردم‌سالار است یعنی قدرت در جامعه تقریباً پراکنده است، سیاست‌های اقتصادی

1. Tragedy of common
2. Jackson
3. Inclusive vs exclusive

به سمت و سویی جهت گیری می‌شوند که بیشترین نفع را برای بخش بزرگ‌تری از جامعه فراهم کند. وقتی نظام سیاسی «غیر مردم‌سالار»^۱ است توزیع قدرت متوازن نیست و بخش کوچکی از جامعه سهم بیشتری از قدرت دارد و به همین دلیل آن‌ها از سیاست‌های اقتصادی خاصی حمایت می‌کنند که منافع آن‌ها را صیانت کند. همین اقلیت با اتکا به قدرت خود از تداوم و استمرار سیاست‌های ناکارآمد پشتیبانی می‌کند. به‌عنوان مثال، در حکومت‌های نظامی، حلقه اصلی قدرت که «خونتا» نامیده می‌شود در تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌ها منافع اعضای خونتا و نهایتاً نیروی نظامی را بیشتر در نظر می‌گیرد و تلاش می‌کند با عرضه کالاهای خصوصی به آن‌ها تداوم خود را تضمین کند اما در نظام‌های مردم‌سالار که رأی اکثریت مردم پایه قدرت را تشکیل می‌دهد، نمی‌تواند با عرضه کالای خصوصی رضایت توده مردم را کسب کند بلکه باید با عرضه کالای عمومی رضایت بیشتری کسب کرد (دومسکیتو، ۲۰۰۵).

در تحلیل ناکارآمدی عملکرد اقتصادی در نظام جمهوری اسلامی از این زاویه نیز می‌توان نگریست. ترتیبات نهادی موجود به شکلی است که اولاً توزیع قدرت در جامعه را متوازن نکرده است و همین امر موجب شده تا منافع بخشی از گروه‌های کوچک دارای قدرت بیشتر با منافع توده مردم همسو نباشد و به همین جهت سیاست‌های ناظر بر گسترش کالای عمومی به کار گرفته نشود. ثانیاً ترتیبات موجود قیدهای مضاعفی و بیش‌ازحدی را بر انتخاب سیاستمداران، مدیران و حتی کارشناسان تحمیل کرده است و طبیعتاً هرچه تعداد قیدها بیشتر باشد، انتخاب نهایی از انتخاب بهینه غیر مقید دورتر می‌شود که پیامد آن در سطح خرد به شکل بازده کمتر و هزینه بالاتر و در سطح کلان به شکل رشد پایین و کارآمدی نامطلوب ظاهر خواهد شد. هرچه نظام سیاسی قیدهای کمتری را بر انتخاب عوامل اقتصادی و تصمیم‌گیران تحمیل کند، انتخاب نهایی آن‌ها به انتخاب بهینه نزدیک‌تر شده و در بلندمدت کشور از رشد بالاتر و کارآمدی مطلوب‌تری برخوردار می‌شود.

عوام‌گرایی (پوپولیسم) و قرارداد اجتماعی در دولت‌های نفتی

تحقق توسعه در گرو سرمایه‌گذاری است و تصمیمات سرمایه‌گذاری در گرو هزینه کردن در کوتاه‌مدت به امید تحقق سود در بلندمدت است. هرچه ثبات سیاسی و ثبات سیاستی در جامعه بیشتر باشد، پیش‌بینی پذیری آینده بیشتر شده و گرفتن تصمیمات سرمایه‌گذاری آسان‌تر می‌شود. نهادهای باکیفیت با ایجاد تعهد کمک می‌کنند که ثبات سیاسی و ثبات سیاستی در دسترس باشد و در نتیجه تصمیمات سرمایه‌گذاری بلندمدت تسهیل می‌شود. جامعه نیز چون از مواهب سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت منتفع می‌شود، دید بلندمدتی پیدا می‌کند که این وضعیت را جامعه‌شناسان «نرخ تنزیل اجتماعی کم»^۱ نام می‌نهند (دانشمند و دیگران، ۲۰۱۸). در مقابل وقتی کیفیت نهادها پایین است، نه سرمایه‌گذاران به انجام سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت راغب هستند و نه جامعه تحمل پذیرش سختی برای رسیدن به رفاه بلندمدت را دارد. «دورنبوش» و «ادواردز» (۲۰۰۷) عوام‌گرایی (پوپولیسم) در اقتصاد را اتخاذ سیاست‌هایی می‌دانند که منافع کم اما کوتاه‌مدت دارد ولی زیان‌های زیاد ولی بلندمدت به دنبال خواهد داشت. «سرزعیم» (۱۳۹۴) در یک مدل نظری نشان داده که وقتی کیفیت نهادها پایین است و فساد از یک حدی بیشتر می‌شود، تقاضای باز توزیع در کوتاه‌مدت بر تقاضای سرمایه‌گذاری در زیرساخت که منافع بلندمدت دارد غلبه می‌کند.

موضوع دولت‌های نفتی موضوعی شناخته‌شده در ادبیات اقتصادی و علوم سیاسی است و معمولاً ذیل عنوان «دولت‌های رانتی» از آن یاد می‌شود. اخیراً ادبیات مرتبطی حول مفهوم قرارداد اجتماعی بین شهروندان و حاکمیت در دولت‌های رانتی شکل گرفته است (دزایی، اولوفسون و یوسف، ۲۰۰۹). بر اساس این مفهوم دولت‌های نفتی تلاش می‌کنند این قرارداد اجتماعی را ایجاد کنند که درازای ایجاد رفاه اقتصادی، حقوق سیاسی و گاه اجتماعی را از شهروندان دریغ می‌کنند. درآمدهای نفتی کلان این امکان را در اختیار حکومت قرار می‌دهد تا رانت‌هایی را در اختیار بخش‌های مختلف جامعه قرار دهد. به‌عنوان مثال، به کشاورزان برق ارزان و حذف محدودیت‌های کشت، به وکلا انحصار در امر وکالت، به پزشکان نظام کارانه به‌جای دستمزد، به کارمندان دولت امنیت شغلی

1. Low social discount factor

بی حساب همراه با حقوق شاخص بندی شده با تورم، به کارگران بخش خصوصی قانون کار غیر متعادل، به اصناف گوناگون وام‌های کم‌بهره و به صنایع مختلف نهادهای ارزان عرضه می‌شود.

همه این امور در کوتاه‌مدت منافع را برای دریافت‌کننده ایجاد می‌کند اما در بلندمدت زبانی را برای کل جامعه به همراه دارد. نهادهای ارزان کشاورزی و حذف محدودیت‌های رایج بر زراعت اگرچه رضایت کشاورزان در کوتاه‌مدت را به دنبال دارد اما در بلندمدت به بحران آب می‌انجامد. ایجاد انحصار برای وکلا اگرچه درآمد زیادی برای آن‌ها ایجاد می‌کند؛ اما این درآمد از جیب بقیه جامعه گرفته می‌شود و بخش بزرگی از جامعه ناتوان از گرفتن وکیل شده و کارایی نظام قضایی در ایجاد عدالت مخدوش می‌شود. در نظام درمانی که مبتنی بر کارانه باشد، پزشکان انگیزه پیدا می‌کنند تا درمان‌های پرهزینه را بر درمان‌های ارزان ترجیح دهند و به این ترتیب هزینه‌های بخش سلامت به شدت بالا رفته و نظام بیمه‌ای ناتوان از پرداخت آن می‌شود که پیامد آن فقر ناشی از هزینه‌های کمرشکن سلامت است. در بخش عمومی امنیت شغلی شدید به حذف انگیزه تلاش منجر می‌شود و دستمزدهای شاخص بندی شده با تورم به کسری بودجه شدید و ایجاد تورم برای بقیه بخش‌های جامعه منتهی می‌شود. قانون کار غیر متعادل به زیان کارفرما و به نفع کارگران اگرچه در کوتاه‌مدت به نفع کارگران است و نظام رسمی را هوادار کارگران می‌کند اما به تدریج قراردادها را به سمت غیررسمی شدن سوق داده و با ایجاد تصلب در بازار کار، سرمایه‌گذاری در شغل‌های کاربر را کم کرده و فرصت‌های شغلی کمی به وجود می‌آورد. بدین ترتیب، نه تنها بیکاری برای اقتصاد به ارمغان می‌آید بلکه قدرت چانه‌زنی کارگران شاغل نیز به شدت کاسته می‌شود. وام‌های کم‌بهره اگرچه برای گیرندگان جذاب است اما وقتی نظام بانکی از تسهیلات تکلیفی به شدت آسیب دید، امکان پشتیبانی از صنایع و کارآفرینان را نخواهد داشت. نهادهای ارزان و یارانه‌ای برای صنایع نیز اگرچه در نگاه اول جذاب است اما به تدریج صنایع را به سمت فناوری‌های انرژی بر سوق داده و ترکیب تولیدات را به سمت محصولات با ارزش افزوده کم تغییر می‌دهد. چنین اختلالاتی با ایجاد فرصت‌های رانت جویی به فضای کسب و کار در اقتصاد به شدت آسیب می‌زند.

به شرحی که گفته شد سیاست‌های عوام‌گرایانه منافع کوتاه‌مدتی را به وجود می‌آورد اما

در بلندمدت برای جامعه زیان‌بخش است. وقتی حاکمیت درآمد سرشار نفت را برای انعقاد این مبادله (رانت به ازای حقوق سیاسی-اجتماعی) به کار می‌گیرد نیازمند آن است که این درآمد پیوسته ادامه یابد و بیشتر شود اما کاهش درآمد نفت به دلیل کاهش مخازن یا کاهش قیمت مانع از تداوم این الگوی قرارداد اجتماعی می‌شود. حکومتی که دیگر نتواند رانت دهد تا رضایت شهروندان از فروش حقوق سیاسی-اجتماعی را بخرد با امواج نارضایتی روبرو می‌شود.

نگاهی مجدد به ناکارآمدی

حال می‌توان یک‌بار دیگر به مقوله ناکارآمدی و تخصیص غیر بهینه منابع نگاه کرد و آن را در پرتو مفاهیم عرضه‌شده تفسیر کرد. برای آشنایی به ذهن کافی است موضوع را با یک مثال تحلیل کنیم. در یک الگوی تخصیص منابع، دولت برای اینکه رضایت جامعه را جلب کند، انرژی را به قیمت ارزان در اختیار جامعه قرار می‌دهد. بنزین ارزان‌انگیزه سفر درون‌شهری و برون‌شهری با خودروی شهری را تقویت می‌کند. سفرهای درون‌شهری ترافیک و سفرهای برون‌شهری تصادفات زیاد همراه با مرگ‌ومیر بالا و هزینه‌های درمان زیاد را به دنبال دارد. قیمت پایین انرژی بهینه‌سازی در خودروسازها، منازل و وسایل نقلیه و انگیزه استفاده از حمل‌ونقل عمومی را از بین می‌برد. همچنین یک پیامد دیگر قیمت پایین انرژی، قاچاق سوخت و ظهور پدیده سوخت بری است.

در یک الگوی تخصیص منابع بدیل، دولت انرژی را به قیمت بالا در اختیار جامعه می‌گذارد و از منابع حاصل از آن حمل‌ونقل عمومی درون‌شهری و برون‌شهری را توسعه می‌دهد. مردم اگرچه در استفاده از وسایل حمل‌ونقل عمومی در مقایسه با سفر در درون خودروی شخصی سختی بیشتری می‌کشند، اما لزوماً رفاه کمتری نخواهند داشت زیرا شهر فاقد ترافیک شده و هوای پاک‌تری خواهد داشت و تردهای بین‌شهری ایمن خواهد بود! هزینه بالای انرژی انگیزه بهینه‌سازی مصرف انرژی نه تنها در خودرو بلکه در ساختمان و کلیه وسایل مورد استفاده را به وجود خواهد آورد و در بلندمدت از «شدت انرژی»^۱ در کشور کاسته می‌شود.

1. Energy intensity

الگوی اول تخصیص غیر بهینه منابع است و رفاه پایداری ایجاد نمی‌کند؛ اما الگوی دوم تخصیص بهینه منابع است و رشد اقتصادی و رفاه پایداری به وجود می‌آورد. الگوی اول ناکارآمدی نظام سیاسی و الگوی دوم کارآمدی نظام سیاسی را نشان می‌دهد. علت اینکه کشورها کدام الگوی تخصیص منابع را دنبال می‌کنند به اقتصاد سیاسی سیاست‌گذاری اقتصادی برمی‌گردد. الگوی اول عوام‌گرایانه است زیرا منفعت نقدی در اختیار جامعه می‌گذارد اما در بلندمدت زیان بزرگ‌تری را متوجه آن‌ها کرده و آن‌ها را از رفاه بزرگ‌تری محروم می‌کند. اینکه چرا مردم چنین الگوی نامطلوبی را ترجیح می‌دهند به کیفیت نهادها مربوط می‌شود. وقتی کیفیت نهادها پایین است نرخ تنزیل اجتماعی بالاست و مردم نه اطمینان و نه صبر لازم را ندارند تا قیمت بالای انرژی را بپذیرند تا شاید برای آن‌ها حمل و نقل عمومی درون‌شهری یا برون‌شهری به وجود آید. درعین حال نباید فراموش کرد که تداوم الگوی غلط رانت‌های زیادی برای قاچاق سوخت به صورت خرد و کلان فراهم کرده که همین امر فشاری در جهت تداوم این وضعیت برای منتفعان آن به وجود می‌آورد.

حال وقتی سیاست‌های پولی و مالی به شکلی است که نقدینگی پیوسته رشد بالایی دارد و به تبع آن نرخ ارز پس از چند سال وقفه با یک جهش بالا می‌رود، ثابت ماندن قیمت بنزین موجب تکرار مشکل قبل می‌شود یعنی دولت پس از چند سال با هزینه‌های سیاسی و اجتماعی زیاد، قیمت بنزین را به قیمت‌های جهانی نزدیک کرده و آن را در آن نرخ به ریال تثبیت می‌کند اما وقتی نرخ ارز جهش می‌کند شکاف قیمت آن به ریال باقیمت آن در جهان شدید می‌شود. این وضعیت یک چرخه سیاست‌گذاری پرهزینه ایجاد می‌کند بدون آنکه مشکل را یک‌بار برای همیشه حل کند.

جمع‌بندی

این مقاله نشان داد که موضوع ناکارآمدی تنها در حوزه سیاست و یا اقتصاد قابل تبیین نیست بلکه به شدت به مقوله اقتصاد سیاسی وابسته است. سیاست‌های اقتصادی تنها موضوعی فنی نیست بلکه به دلیل جابجا کردن توزیع مواهب در جامعه موضوع مناقشه میان ذینفعان حفظ سیاست و مدافعان تغییر سیاست قرار می‌گیرد. درعین حال انسان‌ها موجوداتی کنشگر هستند که در قبال سیاست‌ها واکنش مثبت یا منفی نشان می‌دهند و به همین دلیل همراهی آن‌ها با سیاست‌های درست یا سیاست‌های غلط ریشه در برداشت

آن‌ها از نحوه توزیع مواهب و مزایای هر سیاست در بستر زمان دارد. ترتیبات نهادی بر توزیع قدرت در جامعه تأثیر دارند و ترتیبات نهادی نامناسب از کانال‌های مختلف زمینه لازم را برای تداوم سیاست‌های نامطلوب و حمایت نکردن توده مردم از سیاست‌های درست فراهم می‌کند. از یک سو قدرت نامتناسبی به بخش کوچکی از جامعه می‌دهد که از سیاست‌های موجود منتفع هستند و این قدرت ضامن تداوم آن سیاست‌های نامطلوب است. از سوی دیگر ترتیبات نهادی موجود قیدهایی بیش‌ازحد زیادی بر انتخاب‌های عاملان اقتصادی از یک سو و مدیران و سیاست‌گذاران اقتصادی تحمیل می‌کند و همین امر موجب می‌شود تا انتخاب‌هایی آن‌ها در چارچوب این قیود زیاد، انتخابی بهینه نباشد و این‌گونه ناکارآمدی از سطح خرد در همه بخش‌های نظام اقتصادی تزریق می‌شود و نهایتاً در سطح کلان خود را به شکل رشد پایین و مستمر نشان می‌دهد. نهایتاً نیز کیفیت پایین نهادها زمینه را برای اتخاذ سیاست‌های عوام‌گرایانه (پوپولیستی) فراهم می‌کند که در بلندمدت زیان بزرگی را به دنبال دارند و کارایی و کارآمدی اقتصادی را به شدت کاهش می‌دهند. با این توصیف باید ریشه ناکارآمدی موجود در اقتصاد ایران را نه تنها در سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد بلکه در اقتصاد سیاسی سیاست‌های اقتصادی ناکارآمد و ترتیبات نهادی ناکارا جستجو کرد.

منابع

الف فارسی

- اباذری، یوسف (۱۴۰۰)، *بنیادگرایی بازار*، تهران: موسسه انتشارات دانشگاه تهران
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۷۱)، *خلقیات ما ایرانیان*، آلمان: انتشارات نوید
- حجاریان، سعید (۱۳۷۴)، ساختار اقتدار سلطانی: آسیب‌پذیری‌ها و بدیل‌ها، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۹۱ و ۹۲
- راغفر، حسین (۱۳۸۱)، *سرمایه‌داری و زایش فساد در پیوند با قدرت*، نشریه صدای عدالت، ۲۹ تیر
- سرزعی، علی (۱۳۹۴)، کیفیت نهادها و ترکیب مخارج دولت: یک الگوی نظری، *برنامه‌ریزی و بودجه*، سال ۲۰، شماره ۳
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۳)، *مهم‌ترین مشکل کشور چیست؟*، سایت عصر ایران به آدرس <https://www.asriran.com/001USA>
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶)، *عقلانیت و آینده توسعه‌یافتگی ایران*، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۷۸)، *در پیرامون خودم‌داری ایرانیان: رساله‌ای در روانشناسی اجتماعی مردم ایران*، تهران: انتشارات ارمغان
- عسکری وزیری، علی (۱۳۹۹)، *الگوی مدیریت جهادی با استفاده از تجربه فرماندهان دفاع مقدس*، یزد: شهید علم
- لشکر بلوکی، مجتبی (۱۴۰۱)، *استراتژی توسعه ایران*، تهران: فرهنگ صبا، ۱۴۰۱
- نراقی، حسن (۱۳۸۵)، *جامعه‌شناسی خودم‌دانی*، تهران: انتشارات اختران

ب) انگلیسی

- Acemoglu, D., & Jackson, M. O. (2011). *History, expectations, and leadership in the evolution of cooperation*. National Bureau of Economic Research.
- Acemoglu, D., & Robinson, J. A. (2013). Economics versus politics: Pitfalls of policy advice. *Journal of Economic perspectives*, 27(2), 173-92.
- Acemoglu, D., & Robinson, J. A. (2019). *The Narrow Corridor: How Nations Struggle for Liberty*. Penguin UK.
- Becker, G. S. (1976). *The economic approach to human behavior* (Vol. 803). University of Chicago press.
- Besley, T. (2007). The new political economy. *The Economic Journal*, 117(524), F570-F587.
- Castanheira, M., & Esfahani, H. S. (2003). The political economy of growth: Lessons learned and challenges ahead. In *Explaining Growth* (pp. 159-212). Palgrave Macmillan, London.

- Daneshmand, A., Jahangard, E., & Abdollah-Milani, M. (2018). A time preference measure of the social discount rate for Iran. *Journal of Economic Structures*, 7(1), 1-10.
- De Mesquita, B. B., Smith, A., Siverson, R. M., & Morrow, J. D. (2005). *The logic of political survival*. MIT press.
- Desai, R. M., Olofsgård, A., & Yousef, T. M. (2009). The logic of authoritarian bargains. *Economics & Politics*, 21(1), 93-125.
- Dornbusch, R., & Edwards, S. (Eds.). (2007). *The macroeconomics of populism in Latin America*. University of Chicago Press.
- North, D. C. (1991). Institutions. *Journal of economic perspectives*, 5(1), 97-112.
- Olson, M. (2008). *The rise and decline of nations*. Yale University Press.
- Qian, Y. (1999). *The institutional foundations of China's market transition*. World Bank.
- Robinson, J. A., & Acemoglu, D. (2012). *Why nations fail: The origins of power, prosperity and poverty* (pp. 45-47). London: Profile.
- Rodrik, D. (1993). The positive economics of policy reform. *The American Economic Review*, 83(2), 356-361.
- Roland, G. (2000). *Transition and economics: Politics, markets, and firms*. MIT press.
- Roland, G. (2016). *Development economics*. Routledge.
- World Bank Group, (2015). *Global Economic Prospects*, January 2015: Having Fiscal Space and Using It, Washington, DC.: World Bank.

استناد به این مقاله: سرزعی، علی. (۱۴۰۱). رویکرد نهادی به تحلیل ناکارایی در عملکرد اقتصاد ایران. *دولت‌پژوهی*، ۸(۳۱)، ۱۶۶-۱۸۰. doi: 10.22054/tssq.2022.70365.1338



The State Studies Quarterly is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.